

دعا در مثنوی

کریم زمانی*

مولانا مناجات‌های شورانگیز و عمیقی در غزلیات و مثنوی دارد که مقدار آن نسبت به حجم عظیم مثنوی زیاد نیست اما بسیار شورانگیز است. به عقیده مولانا بهترین و زیباترین زندگی، زندگی عبادی است که ما در هیچ لحظه و آنی عبد بودن خود را فراموش نکنیم و دامن لطف خداوند را بگیریم و راه رسیدن به خالق را بدانیم تا از معبود دور نمانیم. مفهوم زندگی عبادی گسترده است، زندگی عبادی فقط اوراد و اذکار و یک سلسله تشریفات نیست کسی که دروغ می‌گوید، ریا و تظاهر می‌کند و نسبت به دردهای بیچارگان بی‌اعتنا است، زندگی عبادی ندارد. خاصیت انسان فراموشی است. همین که نقش و نگار دژ هوش‌ربای جهان هستی را می‌بیند صاحب دژ را فراموش می‌کند. یکی از حکیمان باستان می‌گوید:

”انسان مانند نوزادی است که از همان بدو تولد والدین خود را که پدر و مادری با فضیلت و از تبار بلا هستند گم می‌کند و چون اصل با فضیلت خود را فراموش می‌کند، سرگرم یک سلسله امور نازل و پست دنیوی می‌شود تا این‌که عارفی او را به اصل خانواده بازگرداند. بنابراین نقش و وظیفه انبیا این بوده که انسان را متذکر اصل و مبدأ خود کنند.“

ابن عربی عارف بزرگ نیز در این باره می‌گوید:

”جهان هستی ذاتی متناقض دارد، هم مظهر حق می‌شود و هم حجاب حق. برای کسانی دنیا مظهر و آینه حضرت حق است که خدا را در همین دنیا مشاهده کنند

و بت خودبینی را بشکنند و از این بزرگ منشی و خودبینی خارج شوند، در این صورت جهان آینه‌ای می‌شود که در آن می‌توان حضرت حق و جمال حق را تماشا کرد. در غیر این صورت جهان حجابی است که انسان را مفتون خودبینی و بزرگ منشی خود می‌کند. همچنین در دعای عرفه، نگاه به دنیا و نوع اتصال و ارتباط به اصل وجودی انسان در این است که اگر با دید انفصالی و گسسته به جهان نگاه کنیم، به ذات حضرت حق پی نمی‌بریم و به معرفت حقیقی نمی‌رسیم، ولی اگر با دید اتصالی و پیوسته به دنیا نگاه کنیم جهان هستی ما را به حضرت حق پیوند می‌دهد. در بیانات مولانا آب مظهر حق و خاک مظهر خلق است و آب چون حیات بخش است، لطیف و جان بخش بوده و مرغابی نیز نماد عارف است که در دریا و بحر معرفت غوطه‌ور می‌شود. مرغ خاکی نیز نماد انسان‌هایی است که به این جهان ناسوتی و تخته بند عالم ظاهر گرفتار شدند، هر چند به ظاهر همه انسان‌ها پرنده هستند، اما بال‌های این پرندگان به گل و لای جهان هستی آغشته شده و به قدری سنگین است که توانایی پرواز ندارند و در اصل به زمین گرفتار شدند. انسان‌ها به این جهان ناسوتی آمدند و امانت‌هایی مانند علم، قدرت و امکانات از خداوند گرفتند ولی در این امانت رعایت وفاداری را نکردند و اصل خود را نیز فراموش کردند. از دید الهی و عرفانی، سبب سرگشتگی و حیرانی انسان‌ها در این است که امانت‌های خدا را حفظ نکردند، در حالی که به دلیل داشتن علم و قدرت، می‌توانند زندگی معنوی و قدسی داشته باشند. ولی در این امانت وفای عهد را به جا نیاوردند و در عین این که در رفاه غرق شدند از این کیفر در عذاب هستند که هیچ وقت احساس سعادت نمی‌کنند.

دعا بزرگترین عطیه‌ای است که خدا به بشر تعلیم داده است و این دعا از صفت رحمانیت و ربوبیت خداوند سرچشمه می‌گیرد، زیرا بین خالق و مخلوق نسبت و سنخیتی نیست. او خالق است و ما مخلوقیم او قادر است و ما ضعیف هستیم. بنابراین به هیچ وجه بنده نمی‌تواند به خدا تقرّب جوید، چرا که باید سنخیت و مجانستی میان خالق و مخلوق باشد، اما بین انسان و خداوند یک جدایی کلی هست و هر صفتی که در او کمال است در ما نقص است پس ما از خداوند فاصله زیادی داریم. رحمانیت و

بویّت خداوند در این است که ریسمانی از آسمان به زمین به نام نیایش آویخته است که ما ریسمان دعا و نیایش را بگیریم و خود را از چاه ناسوتی بیرون آوریم. بنابراین بزرگترین عطیّه‌ای که خداوند به مخلوق عنایت کرده، راز و نیاز بشر با حضرت حق است. فیاضی که چشمداشتی در ازای این کرم از بشر ندارد، نور افشانی می‌کند و فیض می‌بخشد. بزرگترین لطف خدا به بنده، تعلیم دادن دعا است که آن را از طریق ریسمان وحی به بندگان خود بخشیده است. موجودات هستی به انسان و فرشته محدود نمی‌شوند، بلکه حیوان، گیاه و جماد را نیز دربرمی‌گیرند. آنها با شاکله تکوینی خود نشان می‌دهند که خالقی هست و آنها به تسبیح خداوند مشغول‌اند. مولانا در تحثیلات خود درختان و شاخسارانش را به بازوی انسان تشبیه می‌کند که برگ‌هایش مثل کف دست است. به خصوص درخت چنار که برگ‌هایش همانند پنجه‌های دست گشوده و رو به آسمان دراز شده است. در این تمثیل انسان به درخت تشبیه شده که این برگ‌های گشوده ما را به سوی پروردگار می‌کشاند. از نظر مولانا که مستند به آیاتی است همه موجودات در حال نیایش با حضرت احدیّت هستند ولی هر موجودی با زبانی خاص به ذکر می‌پردازد. شأن وجودی دعا قرب به حقّ است که ما ریسمان دعا را وصل کنیم و با خداوند صحبت کنیم در این صورت خود را بیشتر به او نزدیک می‌کنیم، البته این نزدیکی مکانی نیست و هر قدر که از صفات الهی در خود منعکس کنیم قرب ما بیشتر می‌شود بنابراین دعا، حجت تقرّب به خدا است و فقط آرایش زندگی نیست بلکه خود زندگی است. ما غرق در آلودگی‌های جهان ناسوتی هستیم و دعا لحظه‌هایی است که از اکسیژن حیات بخش الهی تنفس می‌گیریم و اهمیت نیایش در این است که خداوند سریع‌الاجابه است، همین که انسان‌ها حال دعا پیدا کنند سرعت اجابت خدا را می‌رساند. نکته دیگر این که دعا باید به زبانی گفته شود که آن زبان گناه نکرده باشد، ولی این محال است همه عصیانگر، عاصی و یاغی نسبت به خداوند هستیم و مولانا به این صورت تفسیر می‌کند که اگر ما در حقّ دیگران دعا کنیم این دعایی می‌شود که ما با زبان بی‌گناه انجام دادیم چرا که از گناه زبان یکدیگر بی‌خبریم و اگر به صفا و پالایشی برسیم و کینه‌ها را به آب رحمت بشوییم و پاک کنیم و ازین جان برای دیگران دعا کنیم در این صورت دعا به اجابت بسیار نزدیک‌تر است.